

علل منازعات مذهبی و انحطاط خردگرایی در عهد سلطان محمود غزنوی

استاد راهنما: جناب آقای دکتر علی محمد سجادی

نگارنده: منصوره احمدی جعفری

دانشجوی دوره‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی

چکیده

بحث‌های عقلانی در تمدن اسلامی سبب تحول اندیشه و بروز مسائل جدید عقیدتی در میان مسلمانان گردید. گروهی که آنان را عقليون می‌نامند عمدت‌ترین گروه فکری بودند که در برابر اندیشه جبرگرایانه و پی‌آمدهای اعتقادی-اجتماعی اش مقاومت نموده، و اندیشه‌های اسلامی را با عقلانیت تفسیر کردند. نقش این گروه تا قرن پنجم در تمدن اسلامی حائز اهمیت است. از آنجا که اوچ مناظرات فرق مختلف کلامی، به خصوص معزله و اشعاره، در قرن‌های سوم و چهارم هجری قمری بوده است؛ بررسی این دوره از جهت تبیین جایگاه قشری‌گری در مقابل با اندیشه‌های عقلانی و نتایج تعصب‌ورزی و یکسونگری برخی از فرق، ضروری به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: محمود، خلیفه بغداد، سیاست، دین، اشعاره، معزله، فلاسفه، کرامی،

حنفی، شافعی

مقدمه

ماندگاری ادیان در گرو شاخه‌ای از معرفت است که معتقدان را قادر می‌سازد تا با تبیین اصول، پاسخگویی معتبرسان و مخالفان خود باشند. اندیشمندان مذاهب مختلف با علم به این که غفلت از این اصل، نابودی ادیان را در پی خواهد داشت همواره در پی توجیه اصول عقیدتی خود بوده‌اند. بر همین اساس است که پیامبران ادیان الهی، بهترین تبیین‌کنندگان و پاسخگویان شباهات بوده، و مبانی شریعت خویش را تشریح می‌نمودند. همچنین برخی از اندیشمندان که خود را نیازمند مطالعه در فرهنگ و معارف عقلی سایر اقوام و امم می‌دانستند بر آن بودند تا انطباقی میان افکار مذهبی خویش و پیشرفت‌های فکری و عقلانی برقرار نمایند.

در اسلام نیز پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) کوشش‌هایی از جهات فوق صورت گرفت که معلول عوامل چندی است. از میان این تلاشگران، ائمه‌ی اربعه سنت، مالک بن انس - ابوحنیفه - امام شافعی - احمد حنبل، توفیق بیشتری یافتند و شاخه‌های دیگر اهل سنت، همچون مذهب کرامیه که قرن‌ها بر سرزمین‌های شرقی ایران حاکم بود، با ترویج مذاهب یاد شده فراموش گشت.

در این بین گروهی که به معتزله مشهور گشتند نیز تلاش فراوان نموده، با استفاده از عقل به شباهات و اعتقادات مخالفان پاسخ دادند. چه؛ عقل را مهم‌ترین ابزار شناخت در حوزه‌های معرفت‌شناسی دینی و نظری و اعتقادی، اثبات دین و تفسیر و تبیین آن می‌دانستند. معتزله همانند بسیاری از دیگر فرق اسلامی، نخست یک اندیشه‌ی فکری و مذهبی بود اما سپس شکل سیاسی پیدا کرد. سیاسی شدن معتزله ریشه در اعتقادات و برداشت‌های خاصی داشت که آنان از عقاید خویش ارائه می‌دادند.

به طور کلی قرن چهارم هجری را می‌توان عرصه‌ی منازعات مذاهب فوق در ماوراءالنهر و خراسان دانست. از آنجا که نزاع‌های مذهبی و تأثیر آن بر سیاست

حاکمان متنج به انحطاط خردگرایی در قرن‌های چهارم و پنجم گردید، سعی شده است تا با تبیین سیر گرایش‌های مذهبی و عقیدتی و گسترش آن در بستر سیاسی و اجتماعی حکومت سامانی - به اختصار - و حکومت غزنوی - به تفصیل - سیر افولی عقل‌گرایی مورد بررسی قرار گیرد.

۱- بررسی اجمالی مذاهب و تفکرات غالب در ماوراءالنهر و خراسان

۱-۱- مذهب حنفی:

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، به سال ۸۰ ه.ق در کوفه متولد شد و در همین شهر مذهب خود را بنا گذاشت و در سال ۱۵۰ ه.ق در بغداد درگذشت. او از حمادبن ابی‌سلیمان و او از علقمه بن قیس، شاگرد عبدالله مسعود، علم فقه و حدیث آموخت. مذهب ابوحنیفه در عراق و ایران و هند و بخارا و یمن و مصر و شام و غیره انتشار یافت. یکی از دلایل این انتشار آن بود که در عصر هارون الرشید، ابویوسف (۱۸۳-۱۱۳ ه.ق) که از شاگردان بر جسته‌ی ابوحنیفه بود، قاضی القضاط مسلمین شد و مسند قضاوت را در انحصار حنفیان درآورد. (ابویوسف، ۱۹) مردم نیز به تبعیت از مذهب او ناگزیر به بحث در مسائل این مذهب شدند از این رو مذهب ابوحنیفه به سرعت انتشار یافت. عامل مهم دیگر را می‌توان دیدگاه‌های کلامی امام ابوحنیفه دانست که بر جسته‌ترین آن‌ها عبارتند از: جدایی عمل از ایمان، زیادت و نقصان ناپذیری ایمان، کفایت شهادتین برای اسلام آوردن، عدم دخول مرتکب گناه کبیره در جهنم و مؤمن دانستن وی. (الجزیری، مقدمه)

این عوامل در پذیرش فقه حنفی در میان توده‌ی مردم به خصوص در میان اهل ذمه و تازه مسلمانان در ادوار مختلف تا دوره‌ی سامانیان مؤثر بود تا جایی که بلخ نخستین سنگر حنفی‌گری در خاور شد. (مادلونگ، ۴۲)

۱۲ مذهب حنفی تا عصر دولت عباسی حاکم بود اما در این دوره منصب قضا از انحصار حنفی‌ها درآمد و شافعیان نیز عهده‌دار قضاؤت می‌گشتند.

۱-۲- مذهب شافعی:

محمدبن ادریس فرزند عباس بن عثمان فرزند شافع بن سائب پسر عبد یزید فرزند هاشم بن مطلب پسر عبد مناف در سال ۱۵۰ ه.ق در شام متولد شد و در سن ۱۵ سالگی اجازه‌ی افتادگی از پنج سال به مدینه‌ی منوره و بهسوی امام مالک رهسپار شد و مدتی در ملازمت او فقهه مذهب مالکی آموخت. پس از آن در سال ۱۸۴ ه.ق به بغداد رفت و اصحاب ابوحنیفه را به جز ابویوسف، که در آن زمان وفات یافته بود، ملاقات نمود و فقهه حنفی را وسیله‌ی آنان آموخت.

شافعی در بدایت امر از اتباع مالک به شمار می‌رفت زیرا شاگرد او بود اما بعداز مسافرت به عراق و خواندن کتاب اوسط ابوحنیفه و تدریس مذهب او و یارانش و آشنایی به مسائلی که در حجاز نبود آراء نوینی برای او پیدا شد که با نظریات سابقش مخالف بود؛ به این سبب مذهب قدیم خود را تدوین و رویه‌ی اهل حجاز را با طریقه‌ی اهل عراق ممزوج و در مسائل زیادی با مذهب استادش مالک مخالفت کرد و پس از بازگشت به مصر، در سال ۱۹۸ ه.ق در مدت چهارسال به استنباط‌های جدیدی دست یافت و مذهب قدیمش را جرح و تعديل و تحریر نمود.

زمانی که شافعی به مصر بازگشت مصری‌ها بر مذهب حنفی و مالکی بودند، پس از انتشار مذهب او و تدوین کتاب‌های مانند: الجدید، الام، الامالی الکبری، الامالء الصغیر، الرساله، بازار مذهب شافعی رونق گرفت در همان زمان علم اصول الفقه را وضع و اختراع نمود.

قاضی ابوزرعه محمدبن عثمان دمشقی (متوفی ۳۰۱ ه.ق) مذهب شافعی را به

کشور شام برد و مردم را به پیروی آن تشویق نمود و به هر کس که مختصر مزنى^۱ را حفظ می‌کرد صد اشرفی انعام و جایزه می‌داد به حدی که در قرن چهارم در شامات، تمام فقهاء و قضاه فقط از شافعیه برگزیده می‌شدند. همچنین محمدبن اسماعیل قفال شاشی (متوفی ۲۶۵هـ) مذهب شافعی را در ماوراءالنهر که قبلًاً حنفی بودند ترویج داد..(الجزیری، مقدمه؛ ابن خلدون، ۳۷۵)

۱-۳- مذهب کرامی:

ابوعبدالله محمدبن کرام بن عراف بن خزامه بن براء(متوفی ۲۵۵هـ) مردی سیستانی بود و پدری رزبان داشت. چون رزبان را به پارسی کرام گویند از این جهت به «ابن کرام» معروف شد.

وی پنج سال در مکه مجاور بود و پس از آن به نیشابور رفت و طاهر بن عبدالله او را به زندان افکند و پس از آزادی به شام رفت و دیگر بار به نیشابور بازگشت، محمد بن طاهر نیز او را به بند کشید و در سال ۲۵۱هـ رهایی یافت و به بیتالمقدس رفت و همانجا درگذشت. (بغدادی، ۱۳۰-۱۳۷؛ اسفراینی، ۶۵)

جنبش تبلیغی ای که محمدبن کرام از دیههای نیشابور آغاز، و در غور و غرجستان در حد فاصل هرات و مرورود و گوزگانان، ختل، فرغانه و شام و بیتالمقدس گستردگی بود به تدریج به فرقه‌های کلامی و فقهی مهمی مبدل شد. (مالدونگ، ۷۸-۷۹؛ باسورث، ۱۸۸) یک سده پس از محمدبن کرام، پیشوایی کرامیه، که پیروان فراوان یافته‌بود، به ابویعقوب اسحاق بن محمشاد سپرده شد. اهمیت ابویعقوب اسحاق در توسعه کرامیه به حدی است که یکی از شاخه‌های کرامیه، به نام او «اسحاقیه» خوانده شد.(بغدادی، ۲۰۲) او به پیروی سلف خود محمدبن کرام، که به تبلیغ اسلام در میان غیر مسلمانان

۱- ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنى از شاگردان بر جسته‌ی امام شافعی بود.

می‌پرداخت، به رواج اسلام در میان اهل ذمّه همت گماشت و بیش از پنج هزار نفر را به دین اسلام درآورد. (ذهبی، العبر، ۲۴/۳) تقوی و پارسا یی ابو یعقوب، امیر سبکتگین را تحت تأثیر قرار داد (باسورث، همانجا) و به قبول اعتقادات او تمایل ساخت. تحول مهم در پیشرفت فرقه‌ی کرامیه، در دوره‌ی پیشوایی فرزند و جانشین اسحاق، ابوبکر محمد اتفاق افتاد. برخی او را بانی نهضت پارسا یانه‌ای می‌دانند که در نیشابور پدید آمد. (بارتولد، ۶۱۱/۱) این نهضت در حقیقت زمانی به اوج خود رسید که سلطان محمود غزنوی او را به ریاست شهر نیشابور برگزید. توجه به روابط سلطان غزنوی و ابوبکر محمد بن اسحاق، می‌تواند در تبیین شرایط دینی آن روزگار و بررسی عملکرد حکمرانان و پیشوایان فرق کلامی، راهگشا باشد.

به تدریج نهضت کرامیه در میان طبقات ستم‌کشیده‌ی خراسان گسترش پیدا کرد. (بغدادی، ۲۳۰) آنان با بیان عقاید خود به صورتی ساده و عامه‌فهم، طبقات پایین جامعه از کشاورزان، پیشه‌وران و صاحبان مشاغل را که به نظر می‌رسید به تغییر وضع موجود به‌ویژه از جهت اقتصادی، امید بسته‌بودند، به سوی خود جلب کردند؛ به‌گونه‌ای که با فندگان از جمله‌ی اوّلین گروه‌هایی بودند که به کرامیه تمایل یافتند. (باسورث، ۱۸۷) پیروان کرامیه پیشوایان خود را زاهدانی پرهیز‌گار، عابد، و واعظ می‌دانستند. بنیان‌گذار کرامیان معتقد به «تحریم المکاسب» بود. ایشان کوشش برای کسب منافع مالی را ناروا می‌شمردند؛ زیرا معتقد بودند کار، عابد را از عبادت بازمی‌دارد. (مادلونگ، ۷۸) عقاید فقهی و حتی کلامی کرامیان، به‌علت غلبه‌ی مذهب حنفی در دوره‌ی ظهور این فرقه، به سنت حنفی نزدیک بود. آنان ایمان را اقرار لفظی شهادتین به زبان و بی‌نیاز از تصدیق به قلب تعریف کردند. بنابراین هر کس که شهادتین می‌گفت به حقیقت مؤمن بود و آن شخص چه در گفته‌ی خود صادق بود یا منافق، در شمار امت اسلام قرار می‌گرفت. (بغدادی، ۹؛ اسفراینی، ۱۱۶) چنین اعتقادی نوعی مدارا و تساهل را ترویج

می‌کرد که با هدف اصلی پیشوایان کرامی که بر گسترش اسلام در میان مردم غیر مسلمان خارج و داخل جهان اسلام تمرکز داشت، سازگار بود.

۴-۱- فرق کلامی اسلامی

شكل‌گیری فرق کلام اسلامی عمدتاً ریشه در مباحث کلامی دارد. (ولوی، ۵۳/۱) می‌توان گفت مسلمانان همان طور که از نظر فقهی به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند از نظر اعتقادی نیز فرقه‌فرقه گشتند، از جمله این مذاهب کلامی می‌توان: شیعه، معتزله، اشاعره، و مرجحه را نام برد. (مطهری، ۱۸) با توجه به بحث، شرح مختصری از معتزله و اشاعره ارائه می‌گردد.

۱-۴-۱- معتزله:

چنان‌که آمد، اختلافات فرقه‌ای مسلمانان یکباره آشکار نشد بلکه دارای سیر کند و تدریجی بود. در زمان رسول خدا (ص) اختلافات فکری بروز چندانی نداشت، به‌این‌دلیل که وجهه همت مسلمانان در آن زمان صرف انجام اموری بود که مستقیماً از طرف رسول‌الله بیان می‌شد که عموم، به منبع وحی بودن آن ایمان داشتند. و در صورت بروز اختلاف، پیامبر (ص) شخصاً به حل و فصل آن می‌پرداختند. در اواخر زندگی پیامبر (ص) و پس از وفات ایشان اختلافاتی رخ داد که به ایجاد فرقه‌ها و مکاتب فکری گوناگون در بین مسلمانان منجر گشت. از جمله‌ی این اختلافات مسئله‌ی امامت، خلافت عثمان، حکومت حضرت علی (ع)، اصحاب جمل، شأن معاویه، حکمیت، و مسئله‌ی قدر بود که توسط معبد جهنی و غیلان دمشقی و جعد بن درهم مطرح و منجر به پیدایش نحله‌ی معتزله شد. در سبب پیدایش فرقه‌ی معتزله اقوال مختلفی ذکر شده، که مشهورترین قول اختلاف واصل بن عطاء در مسئله‌ی قدر

و المنزله بین‌المنزلتین با استادش حسن بصری است.^۱ (امین، ۳۳۵-۳۳۶/۱)

معترضه در حقایق خود به کتاب خدا و سنت پیامبر تمسک جستند. آن‌ها آیاتی را که در آن کلمه‌ی اعتزال وجود داشت و آیاتی شیبیه «واهْجِرُهُمْ هِجْرًا جَمِيلًا» (قرآن، مزمل (۷۳) آیه‌ی ۱۰) را اشاره بر اعتزال خود دانستند.

این فرقه‌ی مذهبی، شیوه‌ی التقاطی و تا حدودی تدافعی بنیاد نهادند بدین معنی که برخی از مبادی قدریه (مانند قدرت بنده بر خلق افعال خود، و عدم جواز صدور شرّ از خدا، و قول به خلق قرآن) را با برخی از مبادی جبریه (مانند اعتقاد به تنزیه یعنی تعطیل همه‌ی صفات خدا به جز فعل و خلق) گرفتند و آن را به صورتی عقلی و منطقی درهم آمیختند و دو قضیه‌ی عدل و توحید را نیز بر آن افروزند، و از این جا بود که اصحاب این فرقه به «أهل عدل و توحيد» شناخته شدند، و چون خدای تعالی را از صفات جسمانی منزه می‌دانستند به «معطله» نیز مشهور گشتند این فرقه در اواخر عصر اموی ظهرور کرد. اوج ترقی و شکوفایی ایشان در خلافت مأمون بود که کلام خود را با فلسفه آمیختند و ویژگی تازه‌ای پیدا کردند. این وضع در روزگار معتصم نیز ادامه یافت و رجال آن در مراکز والایی از شؤون مختلف دولتی اشتغال یافتد تا این‌که متوكل به خلافت رسید و به تدریج با این فرقه و اندیشه‌های آنان مبارزه کرد و اهل سنت را برکشید. (حلبی، ۷۴-۷۵؛ شهرستانی، ۱۹، ۳۴)

«بر معترضه سه دوره‌ی تاریخی گذشته است:

نخست: دوره‌ی پیدا شدن و رشد آن هاست که با واصل بن عطاء، و عمر بن عبید آغاز شد؛

دوم: روزگار شکوفایی فکری، به ویژه بر اثر آزادی فکری و تعمق در فلسفه‌ی

۱- ماجراهی این اختلاف بدین شرح است که شخصی از حسن بصری درباره‌ی مرتكب کبیره سؤالی کرد که آیا مؤمن است مطلقاً یا کافر است مطلقاً؟ قبل از این‌که حسن بصری پاسخ دهد واصل بن عطا می‌گوید: مرتكب کبیره نه کافر است و نه مؤمن. بلکه او را منزلتی است بین منزلتین. آن‌گاه از مجلس درس حسن برخاست و به گوشاهی از مسجد رفت. حسن بصری پس از این حادثه گفت: اعتزل عنا واصل. یعنی واصل از ما کناره‌گیری کرد. از آنپس به واصل و اصحابش معترضه گفتند.

یونانی، که از نمایندگان آن ابوالهذیل عَلَّاف و ابراهیم نظام بلخی بصری نامُبُدارند؛ سوم: دوره‌ی انحطاط، و از نمایندگان آن ابوعلی جُبائی و پرسش ابوهاشم ابراهیم است، و در همین دوره است که اشعاره ظاهر گشتند.» (حلبی، ۷۴-۷۵)

۱-۴-۲- اشعاره:

ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری از احفاد ابوموسی اشعری (متوفی ۴۲ ه.ق) صحابی مشهور بود، در سال ۲۶۰ ه.ق در بصره متولد شد و به سال ۳۲۴ ه.ق در بغداد درگذشت. وی بزرگترین و نخستین نماینده‌ی مذهب اشعریه است. بنابر قول مورخان، چهل سال با معتزله همنشینی و هم رایی کرد، سپس به اهل سنت روی آورد و در ملاً عام از اصول عقاید اعتزالی خود توبه و معتزله را لعن و نفرین کرد و به عقاید سلف صالح بازگشت. (ابن خلکان، ۴۶۴/۱؛ ابن جوزی، ۳۳۳/۶) او در بیان اعتقاد خود راه میانه‌ای در پیش گرفت و سخنانی گفت که حدّ وسط اعتقادات اهل سنت و معتزله بود بدین ترتیب که به نقل متمسک شد و بدان عمل کرد و در تفسیر و اثبات نقل از عقل یاری گرفت. (حلبی، ۴۵-۴۸)

قدرت یافتن مذهب اشعری را می‌توان معلوم چند علت دانست: ۱- قدرت بیان و استدلال قوی او؛ ۲- حمایت متوکل خلیفه‌ی عباسی که حرکت اشعری را تقویت و تغذیه می‌کرد؛ ۳- ظهور دانشمندان بهنام درسلک اشعاره؛ ۴- تلاش‌های خواجه نظام الملک وزیر آل ارسلان در بسط این مذهب.

این دشمنی میان اشعاره و معتزله مایه‌ی فتنه‌ی بزرگی در خراسان گردید و از آن به بعد نور معتزله خاموش گشت و مبادی اشعریه رونق و مذاهب اهل سنت براساس آن قدرت بسیار یافت. (همان؛ فاضل، ۲۰-۱۵)

۲- موضع سامانیان و غزنویان در مناسبات مذهبی و فلسفی

کثرت و تنوع تأثیرات فلسفی مؤید آن است که دوره‌ی سامانی بستر مناسبی برای شکوفا شدن اندیشه‌های عقلی و فلسفی بوده است. اما تسامح مذهبی و آزاداندیشی حاکم بر عصر سامانیان مطلوب سلاطین غزنوی و علمای عامه نبود. همچنین حمایت از حکما و فلاسفه با مقاصد آنان سازگاری نداشت؛ از این رو آل سبکتکین با اتخاذ سیاست تعصب دینی و فراهم نمودن محیط رعب و اختناق، عرصه را بر فلاسفه و معتزله تنگ و زمینه را برای رشد و شکوفایی فرق اهل سنت فراهم نمودند. این سیاست، اندیشه‌های آزاد و فلسفی را به سوی رکود سوق داد و بر مجادلات و منازعات دینی افزود و سبب غلبه‌ی تقلید بر تحقیق و بی‌رونقی حکمت و فلسفه در خراسان و غزنه شد. (صفا، ۱۳۵-۱۳۶)

محمد همگام با عقاید خلفای عباسی به مبارزه‌ی پیگیر با فرقه‌های اسلامی که تفکرات مذهبی شان با افکار و اندیشه‌های مذاهب اهل سنت متفاوت بود، پرداخت. هدف اصلی این مبارزه؛ فرقه‌های باطنی، معتزله، و فلاسفه بودند. این سیاست به افول سیر تعالی خردگرایی انجامید؛ به طوری که اندیشمندان بر جسته‌ی خراسان و ماوراءالنهر از جمله ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی به برخی خاندان‌های محلی مثل آل مأمون و آل فریغون و آل زیار که نیمه‌استقلالی داشتند، پناه بردنند.

به‌آتش کشیدن آثار علمی و فلسفی و بهدار آویختن اهل اعتزال و به قتل رساندن فلاسفه، میزان قساوت محمود با اهل اندیشه و وضعیت کلی فلسفه در دوران غزنویان را به‌وضوح توصیف می‌کند. (مجمل التواریخ و القصص، ۴۰۴؛ ابن جوزی، ۴۱/۸؛ ۳۸-۴۹/۲)

اختناق و خفقان دوره‌ی سلطان محمود، نه تنها عرصه را بر اهل اندیشه خراسان و ماوراءالنهر تنگ کرد، بلکه حمله‌ی او به ری و حمله‌ی فرزندش مسعود به همدان و

اصفهان (ابن اثیر، ۷۲۹/۷)، فضای فلسفی ای را که به برکت حضور ابن سینا در آن مناطق ایجاد شده بود نامن ساخت.

سیاست حاکم بر این دوره ناشی از نفوذ علمای اهل سنت و فقهای اشعری در دستگاه غزنویان بود که علاوه بر امور قضایی و اجرایی بر امور علمی نیز مسلط بودند. مدارس قدیمی توسط مکاتیب و فرق اهل سنت پایه ریزی شده بود.(شبی، ۹۹) همچنین مدارس جدیدی که با کمک غزنویان تأسیس می شد درجهت اهداف مذهبی آنان بود.(رشیدالدین فضل الله، ۲۰۹/۱؛ میرخواند، ۵۹۹/۴) در این مدارس مباحث عقلی و فلسفی جایگاهی نداشت.(کسايی، ۱۰۸) آنان علوم نقلی را مبنای تعلیم و تربیت قرار دادند که با سیاست‌های دولت و منافع دینیشان سازگار بود. می‌توان گفت هدف اصلی از تأسیس این مدارس، گسترش مذاهب اهل سنت بود. این تلاش‌ها درجهت گسترش مذاهبی که راه چون و چرای عقلی را بسته بود، کندی و رکود سیر تکاملی علوم عقلی و فلسفی را درپی داشت.

۳- مناسبات محمود با خلفای بغداد

محمود به شدت تحت تأثیر تفکرات مذهبی القادر بالله بود و سیاست‌گذاری خود را مطابق اعتقادات مشترکشان پایه ریزی می کرد. برنامه های سلطان محمود در مقابل فرقه های دیگر هماهنگ با برنامه های خلیفه بود و در این راه از اعمال هیچ خشونتی فروگذار نمی کرد: «در دوره ی سلطان محمود غازی علمای راضی کشته، به دار آویخته شده، بی آبرو و اعتبار می شدند، منبرهایشان شکسته می شد و از برپایی مجالسیشان جلوگیری می شد. هرزمان گروهی از آنان را می آوردند، دستشان با عمame هایشان به گردن هایشان بسته می شد. دستانی که بسیار در نماز و دعا بلند شده و تکبیرات پنجگانه را بر میت ادا کرده بود.»(قزوینی رازی، ۴۲) تعصّب محمود

تا بدانجا بوده که اگر خبر می‌دادند شخص بدینی در اقصای مغرب وجود دارد او را دستگیر و نزد علما حاضر می‌نمود تا مذهب او را بررسی نمایند و اگر بر مذهب حنفی یا شافعی نبود محکوم به مرگ می‌شد و بدین ترتیب بیش از پنج هزار مرد را به قتل رساند.(شبانکارهای، ۶۷)

موضوع غزنویان به‌ویژه سلطان محمود دربرابر معتزله بسیار سخت‌گیرانه بود، در دوره‌ی حکومت او به‌تبع صدور اعتقادنامه‌ی خلیفه القادر بالله و دستور او مبنی بر توبه مخالفان به‌ویژه معتزله (مکدرموت، ۲۳-۲۲؛ ابن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه، ۲/۳۳۱)، برخی از معتزله مجبور به نوشتن توبه‌نامه و تبری از افکار و اندیشه‌های خود شده، (ابن کثیر، ۶/۱۲) و از هرگونه تدریس و بحث و مناظره منع گردیدند.(ابن جوزی، ۷/۲۸۷) در این دوران اهل اعتزل در مجالس و دادگاه‌های سلطان گرفтар و به اتهام مخالفت با عقاید و افکار رسمی حکومت به حبس و تبعید و دار محکوم می‌شدند.

۴- روش سیاسی متأثر از گرایش مذهبی

سلطان محمود بسیار به عقیده اش پاییند بود. گاهی اوقات گروهی از علماء، که به حقانیت مذهبیش پاییند بودند، را گرد می‌آورد و با یکدیگر درمورد مسائل مختلف فقهی و تفسیری و علم کلام گفت و گو می‌کردند. او همچون پدرش به مذهب کرامیه اعتقاد داشت. این مذهب به او آزادی مطلق می‌داد تا به عقاید مردم نظر کند و درصورت وجود اختلاف عقیده، اموالشان را مصادره نماید و آنان را تحت فشار بگذارد. سلطان محمود اعتقاد داشت هر مذهبی غیر از مذهب او خطأ است و کوچکترین سهل انگاری از این اصل مستوجب مجازات است.

در حکایتی آمده است که سلطان مردی را به‌سبب بازگویی مشاهداتش درباره ی منطقه‌ای که گردش خورشید به گونه‌ای بود که هیچ‌گاه شب در آن سامان پدیدار نمی‌گشت، سخن گفت و محمود به سرعت او را به الحاد و قرمطی بودن

متهم کرد اما با وساطت بونصر مشکان و ابوریحان بیرونی که به آیات قرآن استناد کردند از سر مجازات او برخاست. (حموی، معجم الادباء، ۵-۲۳۳۳-۲۳۳۲) سلطان در هنگام حمله به خوارزم (تاریخ بیهقی، ۱۱۰۹/۳) می خواست ابوریحان را نیز، که مشاور پادشاه خوارزم بود، به قتل رساند یاقوت می گوید: «وقتی سلطان محمود بر خوارزم مستولی شد او[ابوریحان] و استادش عبدالصمد الاول بن عبد الصمد الحکم را دستگیر و او[عبدالصمد] را متهم به قرمطی بودن و کفر کرد و او را کشت و خواست تا ابوریحان را نیز بکشد اما بخت با او یاری کرد و از مرگ نجاتش داد. درباره‌ی او گفته شده که پیشوای زمانش در علم نجوم بوده و پادشاهان از امثال او بی‌نیاز نبودند.» (حموی، همان، ۵-۲۳۳۴-۲۳۳۳) همچنین استاد ابونصر منصور بن علی بن عراق، دانشمند ریاضیات و نجوم، نیز گرفتار اتهام سلطان گشت. به استناد تاریخ خوارزم، امیر ابونصر بن عراق بسیار غنی و بخشندۀ بود و املاکی نزدیک جرجان داشت و کسانی را که از زمینش عبور می‌کردند گرامی می‌داشت. هنگامی که سلطان محمود برای گرفتن انتقام دامادش از جرجان عبور می‌کرد به عنوان میهمان نزد او رفت. ابونصر بن عراق از سلطان و سربازانش پذیرایی کرد، اما سلطان او را به سوء اعتقاد متهم کرد زیرا در املاکش مسجدی نیافت. پس هنگامی که به جرجانیه (خوارزم) وارد شد دستور مصادره‌ی اموال او و باقی افراد متهم به سوء اعتقاد را در سال ۴۰۸ ه.ق داد. (سبکی، ۷-۲۹۱-۲۹۰) آن‌چه ما به یقین می‌دانیم این است که وی اسماعیلی، یا بنا به نام گذاری سلطان محمود «قرمطی» نبود زیرا او رساله‌ای دارد با عنوان «مقاله‌ای در رویت هلال در کشف عیوب باطنی‌ها در مواردی که مردم خود را در دیدن هلال فریب می‌دهند» که بیان‌گر مخالفت وی با این گروه است. با توجه به این سخن نویری که: «هیچ عیوبی در او جز طمعش در کسب اموال نیست. او برای گرفتن اموال به هر روشی و هر حیله‌ای متولّ می‌شود» (نویری، ۶۸، ۳۶) همچنین

این سخن بارتولد که محمود «اشخاص را تنها برای مصادره املاکشان متهم به الحاد می‌کرد.» (بارتولد، ۴۳۳) می‌توان نتیجه گرفت که ثروت ابونصر انگیزه‌ی قتلش توسط محمود بود چون سلطان این امکان را داشت که به ابونصر فرمان دهد مساجد بسیاری در املاکش بسازد.

از نمونه‌ی دیگر دشمنی سلطان محمود با معتزله حمله به ری بود. شهری در دوره‌ی آل بویه بهویژه در وزارت صاحب بن عباد به یکی از کانون‌های مهم معتزله مبدل شد. ابن عباد از معتزلیان مخلص (کرم، ۱۱۸) و از شاگردان ابوهاشم معتزلی و ابواسحاق نصیبینی بود که از ۳۶۷ تا ۳۸۵ ه.ق وزارت مؤیدالدوله و پسرش فخرالدوله را به‌عهده داشت. (سجادی، ۸۴-۸۳) او یکی از بزرگترین دانشمندان معتزلی آن روزگار، عبدالجبار، را به قضاوت شهری برگزید. (حموی، معجم البلدان، ۱/۴۹۴) صاحب بن عباد نه تنها عالم بود و مجالس تدریس برگزار می‌کرد (بدوی، ۱/۴۲۱) بلکه داعیانی را به مناطق حنفی‌نشین می‌فرستاد و مردم را به معتزله دعوت می‌نمود. (قدسی، ۳۰۳؛ مادلونگ، ۵۸) در این روزگار امیر محمود در کنار پدرش سبکتگین در منازعات خراسان مشارکت مستقیم داشت و در ۳۸۴ ه.ق به‌طور رسمی با عنوان سيفالدوله به سپهسالاری خراسان برگزیده شد. (جوزجانی، ۱/۲۲۷) و آن‌گاه که به سلطنت رسید، روزبه روز عرصه را بر معتزله تنگ‌تر کرد و با تسلط بر ری و تخریب کتابخانه‌ی ابن‌عباد که به گزارش حموی، فهرست کتاب‌های آن به ده‌ها جلد می‌رسید، و با به‌آتش کشیدن کتاب‌های گران‌بهای آن درباب کلام و فلسفه به بهانه‌ی ضاله بودن آن‌ها و پراکنده کردن و بردار نمودن علماء و دانشمندان به بهانه‌ی ارتداد و اعتزال، عقده‌ی چندین ساله را گشود. (حموی، معجم الادباء، ۲/۶۹۷)

چنان که از گزارش‌های یمینی و بیهقی بر می‌آید شدت جدال‌های عقیدتی و نزاع‌های مذهبی در دوره‌ی سلطان محمود تا جایی بوده است که سلطان جاسوسانی

را بر می‌گمارد که متهمان به قرمطی بودن را شناسایی و به او گزارش کنند. (عتی، ۳۷۰؛ بیهقی، ۲۲۷) سپس آنها را از اطراف به درگاه آورده، بر درخت می‌کشیدند و سنگسار می‌کردند. (عتی، همانجا) همچنین مجالس مناظره‌ای تشکیل می‌شد تا فساد اعتقادات مخالفان آشکار شود. (عتی، ۳۹۳؛ این تیمه، کتب و رسائل و فتاوی، ۵۹۴/۵؛ همو، بیان تلیس الجهمیه، ۸۱) برخی از این مناظرات مثل آنچه به دستور سلطان محمود در ری ترتیب یافت، شکل مجالس تفتیش عقاید به خود می‌گرفت. در این دوران هیچ تازهواردی حق وعظ و سخنرانی در ری نداشت مگر آنکه صحت اعتقاداش تأیید می‌شد. (ذهبی، سیر اعلام النباء، ۵۰۷/۱۸) مجالس بحث و مناظره در میان فرق گوناگون اهل سنت نیز رایج بود. این مباحث به تدریج به منازعات و مجادلاتی تبدیل می‌شد که نتایج خونباری در پی داشت. از میان فرق کلامی اهل سنت، کرامیه نقش مهمی در امور سیاسی، اجتماعی و علمی این دوران ایفا کرد.

هنگامی که کرامیان بر نیشابور مسلط شدند و قدرت دولت را نیز پشتوانه خود یافتند، به بازوی دولت غزنوی برای سرکوبی مخالفان مبدل شدند. محمد بن اسحاق به بهانه‌ی رفع فساد اعتقاد و ازبین بردن اهل باطن و الحاد، چنان وحشتی در نیشابور برقرار کرد که «تمییز میان بری و مجرم برخاست و به حق و باطل خلقی به فنا رسیدند و مردم از خوف آن حوادث روی به استاد ابوبکر نهادند و به حرم حریم او گریختند و هیبت او در دل خاص و عام ممکن گشت». (عتی، ۳۹۳)

کرامیان تمام توان خود را برای سرکوبی باطنیان به کار گرفتند، حتی هنگامی که تاهرتی فرستاده‌ی خلیفه‌ی فاطمی به دربار غزنی را از هرات به نیشابور فرستادند، کتب همراه او را بی‌بنیادتر از سخن مجانین معرفی کردند و ابوبکر محمد بن اسحاق، خود با تاهرتی مناظره کرد و استدلال‌ها و سخنان او را کم‌ارزش و بی‌اعتبار خواند و او را به غزنی فرستاد و در معرض قتل و نابودی قرار دارد. (همان، ۳۷۰-۳۷۱؛ گردیزی،

(۳۹۴) کرامیان چنان سرمست قدرت شده بودند که تمام گروه‌های مذهبی دیگر را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، از جمله کارهای ایشان تخریب مسجد نوبنیاد شیعیان بود. (باسورث، ۱۸۹/۱) اهل تصوّف و شیخ آنان ابوسعید ابوالخیر نیز از آزار و اذیت آنان درامان نماندند. (ابن منور، ۸۴) کرامیان با علما و بزرگان فرق اهل سنت نیز با اهانت و درشتی سخن می‌گفتند. برخی از سران آنان، حتی علمای شافعی و حنفی را نیز تحقیر می‌کردند. (اسفراینی، ۱۱۶/۱) مجموعه‌ی روابط و مناسبات اجتماعی حاکم بر ساختار جامعه‌ی نیشابور، باعث ایجاد رقابت در میان خاندان‌های متند این شهر شده بود که بخشی از این رقابت‌ها در مباحث و مناظره‌های کلامی و دینی نمایان می‌شد.

خاندان‌های بزرگی چون صاعديان و تبّانيان پیشوایان مذهب حنفی بودند که در دوره‌ی سلطنت محمود و مسعود، مقتدر و مورد احترام بودند و سلاطین غالباً آنان را به مأموریت‌های سیاسی و اداری می‌فرستادند؛ همچنین غزنویان برخی از مشاغل مهم ریاست و قضاوت را به تبّانيان واگذار می‌کردند. (بیهقی، ۲۴۹-۲۵۰) سلطان محمود که ابتدا بر مذهب حنفی بود درباره‌ی ایشان گفت: «مذهب راست از آنِ امام ابوحنیفه رحمه‌الله تبّانيان دارند و شاگردان ایشان، چنان‌که در ایشان طعن نتوانند کرد». (همان، ۲۶۴)

سلطان محمود به خاطر این که به جنگ هایش حال و هوای شرعی و فضای روحانی بدهد برخی از فقهاء همچون زید بن خلیفه بن سلیل حرانی قاری و فقیه سعید بن محمد بحیری ملقاب‌ذیرا به نیت غزو با خود همراه می‌کرد. (فارسی، ۷۹، ۸۹) اما صاحبان اندیشه می‌دانستند که اموال حاصل از این غارت‌ها حلال نیست. در سال ۴۲۸ ه.ق سلطان مسعود مالی را برای یکی از زاهدان به نام ابوالحسن بولانی و پسرش ابوبکر فرستاد و گفت این از مال حلالی است که پدرش سلطان محمود از هند آورده است، اما او آن را نپذیرفت. «بونصر گفت: ای سبحان الله! زری که سلطان محمود

به غزو از بت خانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیر المؤمنین می‌روادارد ستدن، آن قاضی همی نستاند؟ گفت: زندگانی خداوند دراز باد، حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است، و خواجه با امیر محمود به غروها بوده است و من نبوده ام و بر من پوشیده است که آن غزووها بر طریق سنت مصطفی هست، علیه السلام، یا نه.»(تاریخ بیهقی، ۷۳۵/۲)

خاندان قاضی ابوالعلا صاعده بن محمد در این روزگار اعتبار فراوانی کسب کرد. او حدود چهل سال پیشوای حنفی‌های نیشابور بود و در علم و شهرت از چنان جایگاهی برخوردار بود که در برخی از آثار علمی بدون ذکر اسمی او، تنها با عنوان قاضی نام برده شده‌است.(باسورث، ۱۷۷) آوازه‌ی او در علم سلطان محمود را برآن داشت که او را به تربیت و تعلیم فرزندان خود مسعود و محمد بگمارد. امیر خراسان نصرین سبکتگین نیز که در مذهب حنفی تعصب داشت، مدرسه‌ای را برای قاضی بنا کرد و ضیاع و عقار فراوان بر آن وقف نمود.(عتبی، ۴۰۲)

انتخاب محمد کرامی به ریاست شهر نیشابور و قاضی صاعد حنفی به قضاوت این شهر، به منازعه‌ای طولانی بین کرامیان و حنفیان متنه شد. هردو آنان برای شکست رقیب به حربه‌های اعتقادی متسلّل شدند. (رشیدالدین فضل الله، ۲۱۱/۱) قاضی صاعد در سال ۴۲۰ق. به هنگام مراجعت از سفر حج، به غزنه رفت و در حضور سلطان محمود درباره‌ی اعتقاد کرامیان «بر تجسم و تشییه و اغالیط آن گروه در آیات و اخبار متشابه و مژله‌ی قدم ایشان در اغترار به ظواهر نصوص»(عتبی، ۳۹۵) سخن گفت.

در مجلس مناظره‌ی کلامی که در حضور سلطان بین محمد کرامی و قاضی صاعد ترتیب یافت، محمد کرامی از اتهام مذکور تبری جست. پس از آن کرامیان از تدریس و برگزاری مجالس علمی عزل شدند. متقابلاً محمد کرامی برای انتقام گرفتن از قاضی صاعد به انواع مکاید تمسک جست و محضرنامه‌ای به خط و شهادت گروهی از

هواخواهانش ترتیب داد و او را به اعتزال متهم کرد ولی با تحقیقات قاضی ابومحمد و حمایت نصرین سبکتگین، قاضی از اتهام مذکور تبرئه شد. منازعه‌ی قاضی صاعد و محمد کرامی نمونه‌ای آشکار از بازیچه قرار گرفتن اعتقادات دینی برای تأمین مقاصد سیاسی و اجتماعی در این روزگار است. محمد کرامی به صراحت بر این معنی اعتراف کرد و گفت: «تعارض ما هردو در معرض علم و تنافس ما بر درجه‌ی جاه بدین وحشت رسانید و موجب آن آمد که او تشییه به من حوالت کرد و من اعتزال بدم، هردو از سر حقد مجادلت و غصه‌ی منافست سخن راندیم» (همانجا)

در این دوره مذهب شافعی نیز به یکی از مذاهب عمدۀ اهل سنت در خراسان و ماوراءالنهر تبدیل شده و حتی در برخی از شهرها اکثریت یافته‌بود. (قدسی، ۲۵۳) به‌ویژه نیشابور پایگاه جامعه‌ی بزرگی از مردمانی به حساب می‌آمد که به مذهب شافعی سخت اعتقاد داشتند. در میان شافعیان این شهر، خاندان صابونی، خاندانی بزرگ و محترم بود. آنان در دوره‌ی غزنویان به واسطه‌ی علم و دانش و تقوایشان شهرت یافتند و به نام خود مدرسه‌ای داشتند. (عتیبی، ۲۱۴) از این خاندان ابوعثمان اسماعیل صابونی، خطیب فصیح و توانا، به جانشینی پدر شغل رسمی خطابت را بر عهده داشت. از این روی موقعیت آنان در تثییت فرقه‌ی شافعی مؤثر بود. علاوه بر شرایط عمومی مذهبی، که در روزگار غزنویان به سود فرقه‌ی اهل سنت و جماعت رقم می‌خورد، پذیرش مذهب شافعی توسط سلطان محمود غزنوی که تحت تأثیر ابویکر قفال چاچی، مذهب حنیفه را رها کرد و به شافعیان پیوست (ابن کثیر، ۳۰/۱۲؛ حاجی خلیفه، ۴۲۶/۱) جایگاه این فرقه بیش از پیش بالا برد. تحول مهمی که در این دوره به وقوع پیوست و پی‌آمدهای مهمی را بر جای نهاد، پذیرش کلام اشعری از سوی شافعیان نیشابور بود. (مادلونگ، ۵۶) با حمایت خاندان‌های بزرگ شافعی نیشابور، اشعریه به عنوان بازوی کلامی فرقه‌ی شافعی گسترش یافت. ظهور و حضور تعداد

قابل توجهی از متكلمان اشعری-شافعی در این سامان نشان دهنده‌ی رونق جریان کلامی اهل سنت است. متكلمان بر جسته‌ای مانند ابوبکر بن فورک اصفهانی (۴۰۶هـ)، ابواسحاق اسفراینی (۴۱۸هـ)، ابوالقاسم قشیری (۴۰۵هـ)، ابوسعدهنابی عثمان نیشابوری خرگوشی (۴۰۷هـ)، عبدالقاهر بغدادی (۴۲۹هـ)، ابووحازم عبدوی نیشابوری (۴۱۷هـ)، امام ابو محمد جوینی (۴۳۸هـ)، ابوالقاسم اسپراینی معروف به اسکاف (۴۵۲هـ) از جمله‌ی متكلمانی بودند که جنبش کلامی اشعری را در این دوره ساماندهی کردند. در این میان از ابن فورک و ابواسحاق اسپراینی که به همراه ابوبکر باقلانی کلام اشعری را در بغداد در نزد شیخ ابوالحسن باهله، شاگرد ابوالحسن اشعری آموختند (ابن عساکر، ۱۷۸/۱) به عنوان پیشوایان اصلی کلام اشعری این سرزمین نام برده شده است. (همان، ۲۴۴/۱؛ ابن تمیمه، *الجواب الصحيح*، ۳۹۸/۶؛ ذہبی، *العبر*، ۲۳۷/۱؛ شهرستانی، ۱۳۲/۱)

ابن فورک با کرامیه به سختی مخالفت نمود. او نه تنها در رد کرامیه کتاب نوشته (ابن جماعه، ۳۷/۱) بلکه با محمدبن هیضم، پیشو و امام کرامیه که یکی از شاخه‌های کرامیه به نام او «هیصمیه» خوانده می‌شود (شهرستانی، ۱۰۸/۱) مناظره کرد. این مناظره در ۴۰۶هـ و در حضور سلطان محمود غزنوی انجام گرفت. او در مناظره از جواب برخی سؤالات عاجز ماند (ابن تمیمه، *بيان تلبيس الجهميه*، ۳۳۲/۲) و به هنگام مراجعت به نیشابور با سم کشته شد. (ذهبی، همانجا) برخی اعتقاد دارند که خود سلطان وقتی فساد گفتار ابن فورک را مشاهده کرد، او را به سم مسموم نمود. (الزرعی، ۱۲۷۸/۴) این اختلافات فرقه‌ای و تزلزل عقاید در انتخاب نگرش مذهبی نه تنها پیشوایان فرق مختلف را در معرض آسیب قرار می‌داد بلکه تا قرن‌ها بعد نیز، بیش از حمله‌ی بیگانگان، شهرها را به ویرانی می‌کشید و به کشتار مردم بی‌گناه می‌انجامید. چنان که حدود یک قرن بعد، راوندی از اوضاع نیشابور بعد از حمله‌ی غران چنین روایت

می‌کند: «و چون غزان بر فتند مردم شهر را به سبب اختلاف مذاهب حقایق قدیم بود، هر شب فرقتی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خرابه‌ها که از آثار غز مانده بود اطلاع شد.» (راوندی، ۱۸۲)

۵- نتیجه‌گیری

با دقت در آن‌چه گذشت سخن نظام الملک را بهتر درمی‌یابیم: «نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است؛ زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند. هرگه که در مملکت اضطرابی پدید آید، در دین نیز خلل آید، بدینان و مفسدان پدید آیند؛ و هرگه که کار دین باخلل باشد، مملکت شوریده بُود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرنند.» (خواجه نظام الملک طوسی، ۷۰) اما مسئله‌ی اساسی این است که دین درست را چگونه توجیه کنیم؟ سلطان محمود در فکر توسعه‌ی قدرت و نفوذ سیاسی خود بود به این سبب در پرتو دیانت اسلام به دیگر سرزمین‌ها لشکرکشی می‌کرد. تلبس او به شعار دین، تنها دستاویزی برای کسب مشروعیت سلطنت ازسوی خلیفه بود. به این سبب موضع او در مقابل با فرقه‌های گوناگون همسو با نگرش خلفای بغداد تغییر می‌یافت و در این راه از اعمال هیچ خشونتی فروگذار نمی‌کرد. (قزوینی رازی، ۴۲) در مقابل، خلیفه نیز از محمود به عنوان سد دفاعی خود در جنگ‌های سنگین خراسان و ری و سرزمین‌های مجاور سود می‌جست. به طوری که رفته رفته خود را از زیر سایه‌ی حمایت آل بویه بیرون کشید و به تشییت قدرت خود و نبرد تبلیغاتی علیه خلفای فاطمی پرداخت. (مکدرموت، ۲۳-۲۲) باری، حاصل تعصبات مذهبی و رواج سیاست‌های دینی آن بود که تسامح و آزاداندیشی، که تا اواخر قرن چهارم در ایران

وجود داشت، از میان رفت و جای خود را به سبک مغزی داد. در پی این سیاست نوین؛ خردگرایان و صاحبان آراء فلسفی به سختی مورد آزار قرار گرفتند یا ناچار شدند عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق به آراء اهل مذهب بیامیزند. (صفا، ۱۳۶)

منابع

- ١- قرآن کریم؛
- ٢- ابن‌تیمیه، ابوالعباس احمدبن عبدالحليم: بیان تلبیس الجهمیه، به کوشش محمدبن عبد‌الرحمون، مکه‌مکرّمه، مطبوعه‌الحاکومه، چ اوّل، ۱۴۹۲ق؛
- ٣- همو: الجواب الصحيح علی من بدل المیسیح، به کوشش علی حسن ناصر و حمدان محمد، ریاض، دارصادر، چ اوّل، ۱۴۱۴ق؛
- ٤- همو: کتب و رسائل و فتاوی ابن‌تیمیه فی العقیده، به کوشش عبد‌الرحمون محمدبن قاسم النجدی، مکتبه‌ابن‌تیمیه؛
- ٥- ابن‌اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی‌بن ابی‌الکرام محمدبن محمد: الكامل فی التاریخ، به کوشش عمر عبد‌السلام تدمروی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ سوم، ۱۴۲۲ق؛
- ٦- ابن‌جماعه، محمدبن ابراهیم‌بن سعد‌الله: ایضاح الدلیل فی قطع حجج اهل‌التعطیل، به کوشش وهبی سلیمان غاویجی‌اللبنی، دارالسلام، چ اوّل، ۱۹۹۰م؛
- ٧- ابن‌الجوزی، ابوالفرج عبد‌الرحمون بن علی‌بن محمد: المنتظم، بیروت، دارصادر، چ اوّل، ۱۳۵۸ق؛
- ٨- ابن‌خلدون، عبد‌الرحمون: مقدمه‌ی ابن‌خلدون، تهران، بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب، چ چهارم، ۱۳۵۹ش؛
- ٩- ابن‌خلکان:

وفيات الاعيان، بيروت، دار العلم، ١٤١٧ق؛

١٠ - ابن عساكر، على بن الحسن بن هبة الله:

تبين كذب المفترى، دار الكتاب العربي، بيروت، چ سوّم، ١٤٠٤ق؛

١١ - ابن كثير، أبي القداء اسماعيل القرشي:

البدايه و النهايه في التاريخ، الدمشقى بيروت، دار المعرفه، ١٤٢٤ق؛

١٢ - ابن منور، محمد ميهنى:

اسرار التوحيد في مقامات الشيخ أبي سعيد، به كوشش محمدرضا شفيعي كلنكى، تهران،

چ سوّم، ١٣٧١ش؛

١٣ - ابونصر، منصور بن على بن عراق:

مقاله في رؤيه الأله في كشف عوار الباطنيه بما موّهوا على عامتهم في رؤيه الأله،

حیدرآباد دکن، ١٣٦٧هـ؛

١٤ - ابو يوسف قاضى، يعقوب بن ابراهيم:

الخرج، بيرون، دار المعرفه، ١٣٩٩هـ.ق؛

١٥ - اسفرائيلى، طاهر بن محمد:

التبصير في الدين، به كوشش كمال يوسف الحوت، بيروت، عالم الكتب، چ اول،

١٩٨٣م؛

١٦ - امين، احمد:

فجر الاسلام، ترجمه عباس خليلی، تهران، انتشارات اقبال، چ سوّم، ١٣٥٨ش؛

١٧ - بارتولد، ولاديمير ويج:

ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات آگاه، چ دوم، ١٣٦٦ش؛

١٨ - باسورث، ادموند کلیفورد:

تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشة، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ١٣٦٢ش؛

- ۱۹- بدوى، عبدالرحمن: تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ترجمه‌ی حسین صابری، آستان قدس‌رضوی، چ اوّل، ۱۳۷۴ ش؛
- ۲۰- بغدادی، ابو منصور عبدالقاہر بن طاہر بن محمد: الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلامی)، ترجمه‌ی محمد جواد مشکور، تهران، کتاب‌فروشی اشرافی، چ چهارم، ۱۳۶۷ ش؛
- ۲۱- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی، به کوشش علی‌اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چ سوم، ۱۳۷۵ ش؛
- ۲۲- الجزیری، عبدالرحمن: الفقه علی المذاهب الاربعه، قاهره، وزاره الاوقاف، قسم المساجد، بی تا؛
- ۲۳- جوز جانی، ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد بن منهاج الدین عثمان، معروف به قاضی منهاج سراج:
- طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چ اوّل، ۱۳۶۳ ش؛
- ۲۴- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله: کشف الظنون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲ م؛
- ۲۵- حلیبی، علی اصغر: تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات اساطیر، چ دوم، ۱۳۷۶ ش؛
- ۲۶- الحموی، شهاب الدین ابی عبد الله یاقوت:
- معجم البلدان، به کوشش محمد عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا؛
- ۲۷- همو:

- معجم الادباء، ترجمه و ویرایش عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۸۱ ش؛
- ۲۸_ ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد:
- العِبرُ فِي خَبَرٍ مِنْ عَبَرٍ؛ به کوشش صلاح الدین المنجد، کویت، مطبعه الحکومه الکويت،
چ دوم، ۱۹۴۸م؛
- ۲۹_ همو:
- سیر اعلام البلاء، به کوشش محمد نعیم العرقسوی، بیروت، مؤسسه الرساله، چ نهم،
۱۴۱۳ق؛
- ۳۰_ راوندی، محمد بن سلیمان:
- راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و اهتمام محمد اقبال،
تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶؛
- ۳۱_ رشید الدين فضل الله:
- جامع التواریخ، به کوشش احمد آتش، تهران، دنیای کتاب، چ اوّل، ۱۳۶۲ ش؛
- ۳۲_ الزرعی، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر:
- الصواعق المرسله على الجهمیه و المعطله، به کوشش علی بن الدخیل الله، الرياض،
دار العاصمه، چ سوم، ۱۴۱۸ق؛
- ۳۳_ سبکی، عبد الوهاب بن علی:
- طبقات الشافعیه الكبری، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود الطناحی، ۱۴۱۳ق؛
- ۳۴_ سجادی، سید ضیاء الدین:
- رساله شرح احوال و آثار ابن عمید، تهران، انتشارات پازنگ، چ اوّل، ۱۳۶۶ ش؛
- ۳۵_ شبانکاره‌ای، محمد بن علی:
- مجمع الانساب، تصحیح هاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱؛
- ۳۶_ شبلي، احمد:

تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه‌ی حسین ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چ دوم، ۱۳۷۰؛

۳۷_ شهرستانی، محمد عبدالکریم:

الملل والنحل، ترجمه‌ی افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح و ترجمه و تحسیه‌ی سید محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، بی‌تا؛

۳۸_ صفا، ذبیح‌الله:

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران، انتشارت دانشگاه تهران، چ پنجم، ۱۳۷۴؛

۳۹_ طوosi، نظام الملک الحسن بن علی:

سیر الملوک، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارت امیرکبیر، ۱۳۸۰؛

۴۰_ عتبی، محمد بن عبدالجبار:

ترجمه‌ی تاریخ یمنی، ترجمه‌ی ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۲؛

۴۱_ الفارسی، ابوالحسن:

المختصر من السیاق لتأریخ نیشابور، تحقیق محمد کاظم محمودی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۴؛

۴۲_ فاضل، محمود:

معزله بررسی و تحقیق در احوال و آراء و افکار و آثار معزله؛ تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ ۱۳۶۲؛

۴۳_ القزوینی الرازی، نصیر الدین ابی الرشید عبدالجلیل ابن ابی الحسین بن ابی الفضل: النقض، معروف به «بعض مثالب النواصب فی النقض بعض فضائح الرؤافض»، مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح سید جلال الدین حسینی ارمومی، معروف به محدث،

چاپ خانه‌ی سپهر، ۱۳۳۱ ش؛

۴۴- کِرِمِر، جوئل:

احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ اوّل، ۱۳۷۵ ش؛

۴۵- کسایی مروزی:

زندگی، اندیشه و شعر او، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، چ دهم، ۱۳۸۱ ش؛

۴۶- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن عمود:

تاریخ گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، چ اوّل، ۱۳۶۳ ش؛

۴۷- مادلونگ، آفرید:

فرقه‌های اسلامی، ترجمه‌ی ابوالقاسم سرّی، تهران، انتشارات اساطیر، چ اوّل، ۱۳۷۷ ش؛

۴۸- مجمل التواریخ، به تصحیح ملک الشعراًی بهار، تهران، کلام‌خاور، ۱۳۱۸ ش؛

۴۹- مطهری، مرتضی:

علوم اسلامی، تهران، انتشارات صدراء، ۱۳۵۸ ش؛

۵۰- مقدّسی، ابوعبدالله محمد بن احمد:

احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، دار احیاء التراث العربي، ۱۴۰۸ ق؛

۵۱- مکدرموت، مارتین:

اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ترجمة احمد آرام، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۳؛

۵۲- میرخواند، محمد بن خاوند شاهبلخی:

- روضه الصفا، به تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی، چ اوّل، ۱۳۷۳؛
۵۳- النویری، شهابالدین احمد بن عبدالوهاب:
نهایه الارب فی فنون الادب، قاهره، دارالکتب المصریه، القسم الادبی، ۱۴۰۵ ق؛
۵۴- ولوی، علی محمد: تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، انتشارات بعثت، جلد اوّل، ۱۳۶۷ ش.